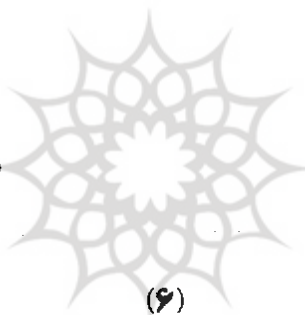


دکتر حسن سادات ناصری

استاد دانشگاه

ارتباط افکار حافظ و مولوی

یاد کرد و تأثیر
مولانا خداوندگار،
جلال الدین محمد
بلخی رومی در
آثار سده های
هفتم و هشتم و
سرآغاز سده نهم
هجری (۱)



(۶)

شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی (متوفی
سال ۷۳۵ ه.ق) جد اعلای پادشاهان صفوی

۱۵- مولانا و شیخ
صفی الدین اردبیلی

از مشاهیر عرفا و مشایخ بزرگوار و نامور و در اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری
بود، خرقه از شیخ زاهد کیلانی (۶۱۵ ه.ق - ۷۰۰ ه.ق) (۲) داشت و داماد او بود
و بر مسند وی نشست. گویند که: شیخ زاهد خود از تربیت یافتگان سلطان المعشوقین

۱) در شماره پیش (مسلسل ۹۶) بجای این عنوان بنام شیخ فخر الدین

ابراهیم... بطبع رسیده است درست فرمائید .

۲) شیخ زاهد کیلانی تألیف فاضلانۀ آقای محمد علی گیلک .

شمس‌الدین محمد بن ملک داد تبریزی (۵۵۸۲.ق - ۵۶۴۵.ق) است (۱). شرح احوال و آثار و کرامات و مقامات شیخ صفی‌الدین را یکی از مریدان دانشمند فرزندش، شیخ صدرالدین، بنام درویش توکلی پسر اسمعیل بن حاجی معروف به ابن بزاز و هاب رحمانی اردبیلی در کتاب **صفوة الصفا** بیاورده است. این کتاب قدیم‌ترین کتبی است که اخبار شیخ و اجداد او را فراهم داشته (۲). نسخ خطی **صفوة الصفا** کمیاب نیست و در سال ۱۳۲۹ ه. ق نیز در شیراز بخط زیبا و همت بلند درویش پاک اعتقاد میرزا احمد بن حاج کریم التبریزی الاصل و شیرازی المسکن کتابت شده و دره طبعه مظفری بمبئی بطبع رسیده است. ابن بزاز فصل سیم از باب چهارم این کتاب را بتحقیقی که شیخ صفی‌الدین بر کلمات و الفاظ و عبارات و ابیات مشایخ فرموده است اختصاص داده و بعضی ابیات عرفا و شاعران را چون: شیخ احمد جام و حکیم سنائی و افضل‌الدین خاقانی و شیخ روزبهان بقلی و شیخ فریدالدین عطار و اوحدی کرمانی و فخرالدین عراقی و مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، که شیخ بشرح آورده، گرد کرده است.

ما با مقایسه نسخه چاپی و نسخه خطی **صفوة الصفا** محفوظ در کتابخانه ملی ملک، منحصر آنچه را که شیخ صفی‌الدین از ابیات مولانا شرح و تفسیر فرموده است، بنقل آورده‌ایم:

و در تحقیقی که شیخ صفی‌الدین قدس‌الله سره بر ابیات فرموده است، بروایت شیخ صدرالدین ادام‌الله بر کتبه در تحقیق این بیت **مولانا جلال‌الدین رومی** رحمه‌الله:

مریم دل نفع من روحی بخورد عیسی طفلم بزاد از کافری (۳)

- (۱) رك : رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا ج ۲ ص ۲۰۲ و ۲۰۳ هم رك : آتشکده آذر طبع طهران ۱۳۳۶ ه. ش بکوشش حسن سادات ناصری بخش نخست ص ۱۱۷ تا ۱۱۹ - مقالات شمس تبریزی بتصحیح و تعلیقات آقای احمد خوشنویس (عماد) خرداد ماه ۱۳۴۹ ه. ش.
- (۲) رك : تاریخ ادبیات ایران از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر ترجمه استاد فقید رشید یاسمی ج ۴ ص ۴۲ و ۴۳.
- (۳) در دیوان کبیر و کلیات شمس نیافتیم.

شیخ فرمود: مراد باین روح روح انسانی است که چون بادل اتصال یابد، از ازدواج هر دو، روح حیوانی که صفت است متولد شود و مراد از این کفر ستر است که صفت است که نسبت روحی دارد و نسبت ترابی حیوانی دارد و مراد از این کفر سراسر است که پوشیده است و کفر از روی لغت پوشیدن است و بغیر از حق تعالی بر آن سر کسی را اطلاع نباشد. پس این سر پوشیده تولد صفت انسانی باشد که آن نتیجه روح انسانی و مریم دل است که نسبت خاکی نیز دارد و بر لحم صنوبری نیز اطلاق میتوان کرد. پس چون روح انسانی در دل قرار گیرد و باهمدیگر اتصال یابند آن روح حیوانی که صفت است نتیجه ایشان باشد و از ایشان متولد شود. بیت:

جان محض است کریں لعل چو جان میزاید

سخن روح از آن روح روان میآید

ای بسا معجز عیسی که که نفحه قدس

مریم بکر دلش هر نفسی بنماید.

و در تحقیق این بیت که مولانای رومی فرموده است:

بیار باده که دیری است در خمار توام

اگرچه دلک کشانم نه یار غار توام؟! (۱)

شیخ فرمود: که چون آن روزی به ندای «الست بربکم» (۲) خورده ایم، اگر

چه در دلق قالب بوجود آمده ایم، هنوز در خمار آن شرابیم و مراد باین

دلق وجود قالب جسمانیست و اکنون تمنای می جان میکند و همان شراب می خواهد

که آن شراب صافی از خاشاک خاکی بدنی صافی باشد. عربیة

دبر خمارى بالاقداح مترعة فلیس كالخمر للمخمور تدبیر.

و فرمود بر این بیت:

(۱) رك: دیوان کبیر ج ۴ غزل ۱۷۲۶

(۲) رك: سورة شریف الاعراف (۷) آیة مبارک ۱۷۱

بیار رطل گران (۱) کارم از قدح بگذشت

غلام همت راد (۲) بزرگوار توام.

قدح از آن نیم مردانست و رطل از آن تمام مردان و قدح مشرب صورت

است و رطل مشرب روح که هر یک از مشرب «قد علم کل اناس مشربهم» شراب
خود نوشند . بیت :

در آن خمخانه جانان که جان مخمور و دل مست است

خوشا مدهوش جانانی که جام از دست جان گیرد

بکوی درد نوشانش در آن بزم سبک روحان

یکی صاف از قدح نوشد ، یکی رطل گران گیرد.

و در تحقیق این بیت که :

عجب که شیشه شکافید و می نمیریزد

چگونه ریزد ؟ داند که در کنار توام !

فرمود: مراد از می ، معنی است ، و مراد از شیشه ، صفت انسانی ؛ که

چون صفت فانی شو ، دم معنی فانی نگردد و بر حال خود باقی باشد . و خود چگونه

فانی گردد و باقی نباشد ، که بشرف حصول وصول مشرف شده باشد . بیت :

چون می از بوی لب دوست هوای جان یافت

سهل باشد اگر این ساغر خاکی در باخت.

و در تحقیق این مصرع مولانا جلال الدین رومی:

«یکبار زاید آدمی ، من بارها زاییده ام» (۳) شیخ قدس سره فرمود که

«مراد باین تولد های مکرر آنست که یکی ولادت صوری بشری است که از

(۱) دیوان کبیر : رطل و سبو

(۲) دیوان کبیر : همت و داد .

(۳) دك: دیوان کبیر ج ۳ غزل ۱۳۷۲ (بیت ۱۴۴۹۶)

مشیمه رحم متولد شود و بفضای عالم صوری آید . و تولد دیگر تولد صفتی است که بر بیت استاد صفت او متولد شود . چنانکه عیسی علی نبینا و علیه السلام فرموده است : که مرد به عالم علوی نرسد تا د نوبت متولد نشود ، باز این صفت از بطون انسانیت بعد از این متولد شود که در آن بطون آنچه خلاصه انسان است پوشیده است . یعنی ترقی از عالمی به عالمی که چون قدم در آن عالم دیگر نهد در آن عالم طفل آن عالم باشد و در آن پروریده شود . و چون به عالمی دیگر ترقی کند ، باز در آن عالم نیز طفل آن عالم باشد ؛ و در آن نیز پروریده و بزرگ شود و همچنان از آن نیز ترقی کند ، تا آخر که تولد او در عالم الهی باشد و آن آخرین بطن باشد... و آنچه فریدالدین عطار گفته است : بیت

تو طفلی و آنکه در گهواره تو

ترا کج میکند ، هم دایه تست

اگر بالغ شوی ، ظاهر به بینی

که صد عالم فزون تر پایه تست (۱)

عبارت از این معنی طفلی است و عبارت از بلوغ و وصول است و سر این اسرار در دفتر نتوان نوشت :

اندرین طفلی و مردی هر که او مردانه شد

فر مردی ز آن نمود و عاقل و فرزانه شد

عرصه های زیر و بالایی چو مردان در نوشت

در حریم وصلت اصرار او همخانه شد.

و در تحقیق این بیت مولانا جلال الدین رومی که گفته است: بیت

(۱) صفوة الصفا :

تو آن طفلی که در گهواره تو ترا کج میکند آن دایه تست

اگر بالغ شوی ظاهر به بینی برون از هر دو عالم پایه تست

متن را از دیوان عطار مسحح دوست بزرگوار استاد دکتر تقی تفضلی ادام الله

افضاله برداشتیم . رك: ص ۲۸ بیت ۴۵۱ و ۴۵۲

زمانی از من آبتن جهانی زمانی چون جهان خلقی بزایم (۱)
 شیخ فرمود که: دل صاحب دل از فیض الهی که بر او فایض شود و از
 اسرار حامل و آبتن گردد، بفیض الهی و باز از و بدل مریدان فایض شود و
 سرایت کند؛ ودلهای مریدان از فیض دل او حامل شود و آبتن گردد. پس
 زمانی جهان از او آبتن گردد و فیض اسرار از دل او بدل مریدان، و زمانی چون
 جهان خلقی اسرار از او متولد شود. بیت:

دل چو آبتن شد، از اسرار روح قدس شد

مسریم دلها شود زو حامل عیسی راز.

و در تحقیق این بیت که مولانا جلال الدین رومی گفته است:

وای باغبان ای باغبان، در من چرا پیچیده‌یی

گر خورده‌ایم انگورتو، تو برده‌ای انبان ما (۲)،

شیخ فرمود که: مراد بیاغ و بستان سرای، دل مؤمن است که نظر گاه
 الهی است و باغبان حق تعالی که حافظ اوست و مراد بانگور معرفه الله و مراد
 به انبان وجود صورتی وصفتی آدمی است. پس این مناجاتی است که با حق تعالی
 می‌رود که چند بامن امتحان فرمایی؟ اگر معرفت تو حاصل کرده‌ایم، اختیار
 صورتی وصفتی ما از ما سلب کرده‌ای [ظ: و] و استانده‌ای.

ای دوست ازین جامی کز عشق تو نوشیدم

عیبم مکن از بیخود بر خویش خروشیدم

آن باده که من خوردم، انگیخت ز من کردم

هم در سر آن کردم، هر کسوه که پوشیدم.

... و در تحقیق این بیت که مولانا جلال الدین فرموده:

(۱) رك : دیوان کبیر ج ۳ غزل ۱۵۲۶ (بیت ۱۶۰۵۷)

(۲) در دیوان کبیر طبع استاد علامه اجل شادروان بدیع الزمان فروزانفر

و در کلیات شمس طبع هندوستان نیافتیم.

مهتاب برآید بشب تیره عجب نیست

این طرفه شب تیره مهتاب برآید (۱)

شیخ فرمود که: مراد به مهتاب نور روح است که در بدن ظلمانی شب مثال پیدا شود و در این عجب نیست، عجب آنست که نور سیاه که در این مقام عبارت از آن فناست، از مهتاب که نور روح است برآمد و این وقت فنای روح باشد. بیت: از ابر وجود برق روحی که بجست

در کوی فنا بغیم غیبت پیوست.

... در تحقیق این بیت که **مولانا جلال الدین رومی** فرموده است:

بچشم مردم صورت پرست خواجه برفت

ولیک خواجه ز رنگی دگر قبا سازد (۲)

شیخ فرمود: یعنی شخص، که حقیقت انسانست، بچشم مردم صورت بین از این جامه جسم بیرون رفت؛ ولیک کسوه روح پوشید و ازین جسم خاکی مجرد شد و شخص روح ماند.

خرقه صورت خاکی چو بخود چاک کنند

کسوه روح شعار از صفت پاک کنند.

و در تحقیق این بیتها که **مولانا جلال الدین رومی** گفته است:

هر خوشی که فوت شد از تو، مباح اندوهگین

که بنقشی دیگر آید پیش تو میدان یقین

این خوشی چیزی است بیچون کآیداندر نقشها

گردد از حقه بحقه در میان آب و طین (۳)

شیخ فرمود: یعنی خوشیهای بدنی دنی دنیوی، همچون لذات و حظوظ و اسباب دنیوی که در محل زوال اند، اگر از تو فوت شوند و اگر حاصل

(۱) دردیوان کبیر و در کلیات شمس نیافتیم.

(۲) در کلیات شمس طبع هندوستان و در دیوان کبیر نیافتیم.

(۳) رگ: دیوان کبیر ج ۴ غزل ۱۹۳۷ ابیات ۲۰۳۸۲ و ۳۰۳۸۴

شوند، باید که به حصولش فرح و بفرایش ملالت نبرند؛ «لکیلاتا سوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم» (۱) و هر آنچه از این اقسام فوت شود، عوض آن بنقشی دیگر سوی تو آید. چنانکه مثلاً از جمله صدقات گردد که مثنوبات آن بتو عاید گردد. - و معنی بیت دوم نه آن مفهوم تناسخ است که بعضی کسان توهم تصور کنند، بلکه آنست که از آثار الطاف الهی فواید و خوشی درین عالم آب و گل بوجود خلائق رسد؛ همچنانکه باران مثلاً که چونی و اوقات و منافع و کمیت آن معلوم و مفهوم انسان نیست که چون بر زمینی که حقه آب و طین است می آید؛ از آنجا انواع نبات از مطعومات و مشمومات و دوائی و غذائی بر می آید؛ و باز از آنجا بحقه حوصله حیوانات میرسد و حیوانات از آن قوت می یابند و باز آن حیوانات غذای انسان میگردند و بحقه قالب انسان می آیند. و باز از حوصله انسانی بعضی نطفه میشوند که از آنجا بحقه رحمی میرسند که از آن تولد دیگری میشود و بعضی فضلات می گردد که قوت زمین مزارع میشود و قوت نبات میگردد، و امثال اینها. پس این خوشی اندر این نقوش مختلف الصور در میان آب و طین از حقیقی بحقه بی میگردد، بر این وضع و قانون، نه بر معنی مفهوم تناسخ. بیت:

مهره های مختلف در حقه تقدیر هست

کان بهر شکلی و نقشی گردد از دستی بدست.

در تحقیق این بیت ها که مولانا جلال الدین رومی گفته است:

این چشم و آن چراغ دو نورند هر یکی

کایشان بهم رسند، کس ایشان جدا نکرد (۲)

شیخ فرمود: چشم نورست و چراغ نوری که حجاب همدیگر نشوند. تا اتصال دو نور به همدیگر نباشد، ادراک شیء نتوان کرد. مثلاً چنانکه در خانه

(۱) رك : سورة شریف الحدید (۵۷) آیه مبارك ۲۳

(۲) رك : دیوان کبیر ج ۲ غزل ۸۶۱ بیت ۸۹۹۳ و مصرع دوم بدینگونه

آمده است :

چون آن بهم رسید (ظ : بدین رسید) کس ایشان جدا نکرد .

تاریک اگر نورچشم باشد ، اما نورچراغ نباشد یا نورچراغ باشد و نورچشم نه ، ادراک چیزی نتوان کرد . پس مراد بچشم نور بصیرتست و به چراغ مصباحی که در مشکوة دل است ، لیکن تا غشائی بر دیده بصیرت باشد که مانع هر دو نور باشد ادراک شیء ممکن نباشد . چون آن غشاء از میان بر خیزد و هر دو نور باهم اتصال یابد ، ادراک معرفت الله کند . بیت :

تا حجاب این غطا در دیده دل بر گشاد
از درون روزن جان نورجانان جلوه داد.

و فرمود بر این بیت :

چون روح در نظاره فنا گشت ، این بگفت :

«نظاره جمال خدا جز خدا نکرده» (۱)

که چون روح شیء است و فنا پذیر ، و فنای آخرین فنای روح است ، پس وقتی که سلطان حق و حقیقت بر روح منجلی شود ، روح فانی گردد و هستی حقیقت انسان هیچ باقی نماند ؛ و اگر چه روح محل مشاهده است ، که او را مشاهده باشد ، اما آنچنان که حق حقیقت است نظاره حق جز حق نتواند کردن .
«لاتدرکه الابصار و هویدرکه الابصار» (۲) - «سبحانک ما عرفناک حق معرفتک» عربیة :

یالیت جسمی کله حدقا حنی یراک ولیته یکفی .

تحقیق در این بیت که مولانا جلال‌الدین رومی گفته است :
ای قوم بحج رفته کجا بید کجا بید

معشوق هم اینجاست بیاید بیاید (۳)

شیخ فرمود که: کعبه دوتاست ، یکی کعبه گل و دیگر کعبه دل . و این خطاب با طالبان کعبه گل است که اگر چه ادای رکن اسلام به آن کعبه حاصل

(۱) رك : دیوان کبیر ج ۲ غزل ۸۶۱ بیت ۸۹۹۴

(۲) رك : سورة شریف الانعام (۶) آیه مبارک ۱۰۳

(۳) رك : دیوان کبیر ج ۲ غزل ۶۴۸ بیت ۶۷۶۲

میشود ، اما معرفه الله و طلب حق بحج کعبه دل حاصل شود . پس ای طالبان حق و معرفه الله بحج کعبه دل آید و آن را ازین کعبه بطلبید و خدا طلبی بقطع مسافت صوری نیست «و اذا سألك عبادي عني فاني قريب» (۱) «و نحن اقرب اليه من جبل الوريد» (۲) و قدس سره فرمود که :

مردان را نشین آبله کند و نامردان را کف پای ، یعنی مردان بنشینند و سفر طلب خدا کنند و نامردان کالنجایر فی الفلوات گام زنند و بکام نرسند . بیت :
بند بر پا قدم اندر حرم کعبه دل

سفر اینست و طریق ره مردان اینست .

و فرمود بر این بیت :

معمشوقه بهمسایه و دیوار بدیوار

در بادیه سرگشته شما در چه هوایید (۳)

که چون حق تعالی به بنده از بنده نزدیکتر است در مهمه حیرت و هایمی ، طلب نتوان کردن و در آن بعد و سرگشتگی وصال حاصل نشود ، پس حجاب تودر [ظ: این] میان توایی ، حجاب خود از میان بردار و رسیدی
دع نفسک و تعال : :

یک قدم از خویش اگر بیرون نهی در راه دوست

سراحد و سامان و مقصود است بر درگاه دوست

در تحقیق این بیت که مولانا جلال الدین رومی گفته است :

هر که صحرائی بود ، ایمن بود از زلزله

و آنکه دریایی بود ، کی غم خورد از جامه کن : (۴)

(۱) رك : سورة شريف البقرة (۲) آية مبارك ۱۸۶

(۲) رك : سورة شريف ق (۵۰) آية مبارك (۱۶)

(۳) رك : دیوان کبیر ج ۲ غزل ۶۴۸ بیت ۶۷۶۳ الا که جزء اول

مصراع اول چنین است : معشوق تو همسایه

(۴) رك : دیوان کبیر ج ۲ غزل ۱۹۵۹ بیت ۲۰۶۷۷ الا که جزء اول

مصراع دوم چنین است : هر که ...

شیخ فرمود: یعنی هر که از قید جسم خلاص یافت و بفضای عالم الهی رسید، از زلزله بنیان وجود او، که خراب و منهدم شود، ایمن گردد و غم نخورد؛ و آنکه بدریای عشق الهی رسید، از جامه کن و از حرامی کی غم خورد؟! و چون از راه ورهزن گذشته و ایمن شده است. و اهل دریا عریان باشند، و طالب چون از حجاب شیطانی و نفسانی و بشری بیرون آید و از همه برهنه و عاری گردد، آنگاه بعالم عشق الهی رسد و در آن غرقه گردد؛ و چون بدین صفت دریایی گردد، او را از حرامی و جامه کن چه باک باشد!

ما خیمه بصرای عدم چون زده ایم

از زلزله حیات ایمن شده ایم.

در موج فنا مجرد از دلج وجود

غواص صفت بیحجر عشق آمده ایم.

در تحقیق این بیتهای:

داد جاروبی بدستم آن نگار

گفت که: زد دریا بر انگیزان غبار

باز آن جاروب در آتش بسوخت

گفت که: ز آتش تو جاروبی بر آرا! (۱)

شیخ فرمود که مراد بجا روب کلمه «لا اله الا الله» است، مکسسه الزیغ والکفر و مراد بدریای طریقت است، یعنی غبار از طریقت دور کن و طریقت از آثار غباری پاک گردان و صافی، چنانکه سنائی گفته است:

پس بجا روب لا فرو رویم کوکب از صحن گنبد دوار.

و چون این ذکر منتهی گردد، که کلمه نفی و اثبات است، و از دوام این ذکر سلطان اثبات بر نفی مستولی گردد، آتش اثبات محض شوائب نفی تمام سوخته گردانند و معنی: «از آتش تو جاروبی بر آره» یعنی بعد از این ذکر نیز دیگری هست که حدت و حرارت آن بیشتر باشد که در آن محض اثبات باشد، بر کار کن و ذکر اول خاشاک نفی بجا روب روید و پاک گرداند و آن دگر ذکر سوزاند.

فأن رأیتم سنا برق یشق دجی

فانه شعله من نار شواق (۲).

(۱) رك: دیوان کبیر ج ۳ غزل ۱۰۹۵ ابیات ۱۱۵۶۴ و ۱۱۵۶۵

(۲) رك: صفوة الصفاطبع صفر ۱۳۲۹ هـ ق من ۱۷۳ تا ۱۸۴